

□ پرسشی که در بالا به نظر می‌رسد، عنوان کتابی است که سال قبل دوست دیرینه‌ام دکتر علیمحمد ایزدی با نثری روان به طبع و نشر رسانده است. دکتر علیمحمد ایزدی، مهندسی کارآزموده است که دکترای خود را با امتیاز در امریکا گذرانده و استاد دانشگاه شیراز بوده است. اما آن چه بر این خصوصیت، این جانب باید بیفزایم و توجه خواننده را بدان جلب نمایم، این است که او دین‌مدار است،

ولی دین را وسیله‌ی مال‌اندوزی و اغوای هم‌نوع خود قرار نداده و درست برعکس آن چه روش پیروان ایدئولوژی‌هاست، ضمیر درون و جلوه‌ی بیرون او یکسان است. او همان است که خود را بیان می‌کند. گذران زندگی‌اش مرتبط با شغل دولتی او نیست، از درآمد ملکی موروثی است که دانش تخصصی او آن را به‌طرزی صددرصد امروزی آباد و آماده‌ی بهره‌وری نموده است. آخرین شغل دولتی او، وزیر کشاورزی در کابینه‌ی زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان بوده است و اکنون نیمی از سال برای سرپرستی فرزندان خود در کانادا به سر می‌برد. مشی سیاسی او بر خط شادروان دکتر مصدق بوده و به همین مناسبت در رژیم سابق مدتی در زندان گذرانده است. معرفی او با کمی تفصیل به این علت است تا خواننده در وهله‌ی اول توجه نماید که نویسنده مردی، سرد و گرم چشیده‌ی روزگار است و نوشته‌های او بازتاب تجربه‌های علمی و شخصی اوست و در وهله‌ی دوم گذران زندگی ابرومند او نتیجه‌ی پشت‌کار و تخصص اوست و کتاب، تراوش اندیشه‌ی مردی است که علم و تعقل و دین‌باوری را با هم درآمیخته و نوشتار و گفتارش معقول و در خور بحث و فحص است. این که در خلال تقریرات خود

به آیات قرآنی اشاره می‌کند، تظاهر به مسلمانی نیست، بیان عقیده‌ای است که خود پذیرفته و عمل می‌کند و امید دارد که به دیگری هم تفهیم نماید. کتاب بیان واقعیتی است که نویسنده با تأثر و تأسف تحریر نموده و فقط گفتن و شماتت غرض نیست. در جلد اول، علل عقب‌ماندگی را برشمرده و در جلد دوم، طریقه‌ی برون‌شدن از این عقب‌ماندگی را وعده داده است که عرضه کند. سرآغاز فصل اول کتاب، تذکری است آگاهانه که خواننده را زنه‌ار می‌دهد تا چنان چه از آن‌هایی است که دوست‌دار پنهان‌کاری است و ترجیح می‌دهد حتا مرگ نزدیک‌ترین خویشان و دوستانش را از او پنهان دارند، بی‌جهت وقت خود را تلف نکند و کتاب را نخواند، چون از آن دریافتی نخواهد کرد.

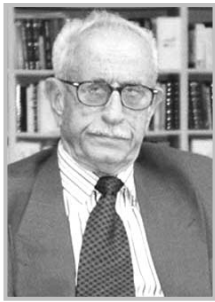
به‌نظر دکتر ایزدی، عللی که نویسندگان و پژوهشگران تا امروز برای این عقب‌ماندگی گفته یا نوشته‌اند، تقریباً این‌هاست: ۱- سیستم

سلطنتی؛ ۲- استعمار؛ ۳- حاکمیت هزارفامیل؛ ۴- موقعیت جغرافیایی؛ ۵- ذخایر نفتی؛ ۶- بی‌سوادی مردم؛ ۷- دین اسلام؛ ۸- شخصیت اخلاقی ایرانی؛ اما دکتر ایزدی به یقین آخرین علت، یعنی شخصیت اخلاقی که در واقع همان خلقیات ایرانیان است، علت‌العلل می‌داند. بی‌تردید این خلقیات ذاتی نیستند و خود معلول عللی هستند که حوادثی آن‌ها را پدید آورده و موجباتی دوام آن‌ها را باعث شده است.



علل عقب‌ماندگی ما

نقدی بر کتاب دکتر علیمحمد ایزدی



دکتر مهدی پرهام



به‌نظر می‌رسد در میان علل هشت‌گانه، نقش موقعیت جغرافیایی و سیستم سلطنتی و استعمار، از همه مهم‌تر و در حکم زیربنایند و بقیه روبناهایی هستند که با این‌ها در ارتباط‌اند و هر کدام کم و بیش تأثیری بر جای گذاشته‌اند و ما را از کاروان ترقی عقب نگه داشته‌اند.

موقعیت جغرافیایی

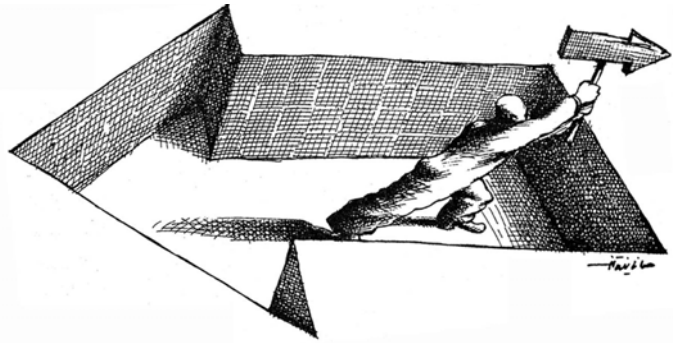
سرزمین ما در منطقه‌ی معتدله قرار دارد و مردم نه از سرما و نه از گرمای شدید در رنج نبوده‌اند، در نتیجه تلاشی برای مقابله با این دو عامل طبیعی وجود نداشته و برای راحت‌زیستن به ابداع و اختراع ضرورتی پیدا نمی‌شده است و بیش‌تر با تخیلات شاعرانه در عالم خیال سازندگی می‌کرده‌اند. از طرفی، سرزمین ما بر سر چهارراه جهان آن روز واقع شده بود و طبیعی است بازاری برای امتعه خارجی و تهیه وسایل جهت عبور آن‌ها بوده است و ضرورتاً بازارگرمی و

چاخان و دوز و کلک‌های تجاری و به‌خصوص دروغ و تظاهر رواج کامل داشته و کم‌کم شخصیت ما را شکل داده و خلقیات ما را ساخته است و مکمل ترس و اطاعت ظاهری و عبودیت سیستم سلطنتی شده است.

نهاد سلطنت

پایه و اساس سلطنت بر فردیت و ترس و تظاهر به اطاعت نهاد شده است، لاجرم تزویر و دورویی و دروغ لازمه‌ی زیست در چنین جامعه‌ای بوده است. این دوگانگی شخصیت وسیله‌ای بوده تا فرد بتواند مورد اعتماد عوامل قدرت قرار گیرد، و گرنه با اعتراض و انتقاد از وضع موجود، با حیثیت و جان خود بازی می‌کرده است، چنان‌که

جهانی شدن آن هم با قیادت امریکا، مشکلی را حل نمی‌کند، کم‌کردن فاصله‌ی عقب‌افتادگی و پیش‌افتادگی کلید کار است.



سعدی (ره) سراینده‌ی متعالی‌ترین شعر در وصف یگانگی بشر:

بنی آدم اعضای یک‌دیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
(این شعر هم‌اکنون در سالن مجمع عمومی سازمان ملل متحد نوشته و نصب شده است) و مکمل آن شعر دیگری است که وظیفه‌ی اصلی و معنوی افراد این بشر را تعیین می‌کند:
عبادت به‌جز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلچ نیست
آن وقت همین مرد بلندمرتبه‌ی سترگ، در کمال تأسف، چون در جامعه‌ی سلطنتی می‌زیسته، مجبور بوده از آن اوج متعالی ناگهان به حضيض ملاحظه‌کاری این ابن‌الوقتی سقوط کند و بسراید:

خلاف رأی سلطان رأی جستن
ز خون خویش باید دست‌شستن
نه در هر سخن بحث کردن رواست
خطا بر بزرگان گرفتن خطاست
نهاد سلطنت دو هزار و پانصد سال ما را به این نوع کرنش‌ها عادت داده و زبان‌مان را به واژه‌ها و ضرب‌المثل‌هایی آلوده کرده که

حقارت از آن‌ها می‌بارد، مثلاً خداوند لامکان و بی‌چون را به‌شکل خود تجسم می‌دهیم و او را مقابل آفتاب می‌گذاریم و سایه‌اش را شاه می‌نامیم (طل الله) و یا برای فروتنی و تعارف، خود را در حد غلام و برده‌ای زرخرید پایین می‌آوریم و مخاطب خود را در حد سلطانی مقتدر بالا می‌بریم و می‌گوییم: «بنده» خدمت‌تان این را عرض کرده بودم. امروز این واژه‌ی «بنده» را از عالی و دانی می‌شنویم، ولی از حقارت آن به‌کلی غافلیم. جالب این است که بدون در نظر گرفتن مکان‌ها، اشیا یا افراد و تناسب آن‌ها، فقط برای تبرک و تظهير و افتخاربخشیدن آن‌ها را به‌نام سلاطین و امامان نام‌گذاری می‌کنیم. دکتر ایزدی از تابلوهایی چند محل عکس‌برداری کرده و در کتاب چاپ شده که همه، نمونه‌ی تظاهری کوتاه‌نگرانه به برجسته‌نمودن یا قداست‌بخشیدن به محل است. فی‌المثل یک دکان مرغ‌فروشی، «مرغ اسلامی» نام‌گذاری شده و بالای در ورزگاهی با خط درشت نوشته شده است: «زورخانه‌ی امام زمان یا قائم آل محمد». هم‌اکنون در قرن بیست و یکم، عصر انفورماتیک، از این متصرف زمان (عج) که امید نهایی بشریت است و در ادیان وحدانی چون مسیحیت به‌نام پراکلیت و قبل از آن در دین زرتشتی به‌نام سیوشیانس نامیده شده است، فرصت‌طلبانی از خداوند بی‌خبر و ناآگاه از بینش اجتماعی که در آن زندگی می‌کنند، ادعای ملاقات و گرفتن تأییدیه کارهای غلط اندر غلط خود را از او می‌نمایند. این‌ها تراوشات همان خلقیات تحمیل‌شده‌ی دوران سلطنت و نگهداری و گسترده‌شده‌ی دوران استعمار است که اسلام را تحریف و دگرگون کرده است و چنان عیان است که حاجتی به شرح و بیان ندارد.

نقش استعمار

این نقشی است که هر شیادی برای اغوای هر ساده‌لوحی به‌کار می‌گیرد و از ارائه‌ی خرمهره و گوشواره و گردن‌بند و الگو به اقوام وحشی شروع شده و سرانجام سرزمین‌ها به تصرف درآمده تا به امروز که تمدن علمی و تکنیکی کارتل‌ها و تراست‌ها و کنسرسیوم‌ها و شرکت‌های چندملیتی را به‌وجود آورده، هم‌چنان ادامه دارد و هم‌اکنون به‌سوی پدیده‌ی جهان‌شمولی به‌نام «نظم نوین جهانی» که امریکایی است، حرکت می‌کند. سیستم سرمایه‌داری، کاپیتالیسم، که روزی لیبرالیسم بود و بورژوازی ملی، ادعای آزادسازی داشت و امروز به افسون پول‌محوری و اسارت‌مداری بدل شده از ابداعات این استعمارگرایی جهنمی است. تروریسم و مخالف آن دموکراسی در حکم همان خرمهره و گوشواره‌ی اولیه است که امروز تکامل یافته، با این تفاوت که تروریسم که خود روزی وسیله ایجاد مستعمرات بود، امروز بیماری مهلکی تشخیص داده شده که باید آن را به هر

قیمت ممکن برانداخت و حامیان حقوق بشر - در رأس آن‌ها امریکا - حاضر به این براندازی شده‌اند.

اکنون خاورمیانه، مرکز این اپیدمی تشخیص داده شده و امریکا برای ریشه‌کن کردن آن در دو منطقه فرود آمده است. سرزمین ما نیز در همین خاورمیانه واقع شده که فعلاً بیماری در آن شیوع یافته و دوست‌داران بشریت در براندازی آن کمر همت بسته‌اند. البته برخورد ما با عوامل استعماری تازه نیست، از وقتی که هندوستان به تصرف انگلستان درآمد، ما چون سدی حائل برای حفاظت آن منظور نظر استعمار قرار گرفتیم، ولی از اوایل قرن بیستم که منابع نفتی در خوزستان کشف گردید و قرارداد داری منعقد شد و انگلستان در جنگ اول جهانی بر اثر تغییر سوخت کشتی‌هایش از زغال‌سنگ به نفت آن هم نفت ایران پیروز گردید، روشی تازه در استعمارگران به عمل آمد که متناسب با حرکت علمی و صنعتی غرب پس از رنسانس بود که ما سیصد سال از آن عقب هستیم و آن تبدیل استعمار آشکار به استعمار «پنهان» است که پیدایش دول مشترک‌المنافع (کامنولث) بازتاب بعدی آن است. مستعمرات مستقل می‌شوند، ولی افراد داخلی که سرسپرده‌ی استعمارگر می‌گردند، فرمان او را گردن می‌نهند. از این تاریخ است که پسر جاسوس پدر و برادر گزارش‌گر برادر می‌گردد و فساد و خیانت گسترش می‌یابد.

مشروطیت ما که یک حرکت صددرصد ملی و بازتاب حرکت علمی و صنعتی اروپا پس از رنسانس بود و مقدمات آن توسط عباس میرزا با فرستادن جوان‌هایی به فرنگ فراهم گردید و وارد کردن چاپ‌خانه توسط میرزا صالح که یکی از همین جوان‌ها بود و انتشار روزنامه‌هایی چون **قانون** و **حبل‌المتین** و بعدش نویسندگانی چون میرزا آقاخان کرمانی، طالب‌اف، ملک‌خان دهخدا و سیدجمال‌الدین اسدآبادی، همه حرکتی انقلابی را به وجود آورد. از طرفی سرافکنندگی شکستی از روس‌ها که منجر به دو عهدنامه‌ی ننگین شده بود، موجب تحرک عرق‌ملی گردید و بالاخره انقلاب به ثمر رسید و مشروطیت دو اقدام بزرگ را واقعیت بخشید:

۱- سلطنت حاکمیت‌اش مشروط و محدود گردید؛

۲- قوانین عرفی وسعت یافت و مجلس شورا به وجود آمد و حرکتی به سمت تمدن غرب و درک آزادی و دموکراسی آغاز گردید. همان‌طور که اشاره شد، این جنبش مقارن بود با تحول استعمار «آشکار» به استعمار «پنهان» و بهره‌وری از ذخایر نفتی و حفاظت آن. در ضمن، نباید از موقعیت جغرافیای خود که بین دو قدرتمند شمال و جنوب واقع شده‌ایم، غافل بمانیم و از یاد بروید که همسایه‌ی شمالی مقدار وسیعی از سرزمین ما را با دو عهدنامه‌ی ننگین ترکمانچای و گلستان به تصرف درآورد و هنگامی که سیستم حکومتی تزاری به حاکمیت شوراهای تبدیل شد و اتحاد جماهیر شوروی واقعیت یافت، لنین با ما از در دوستی و حمایت درآمد و قرارداد ۱۹۲۱ انعقاد یافت، ولی از استرداد سرزمین‌های ما سخنی به میان نیامد و نیز هنگامی که همسایه‌ی جنوبی قرارداد داری را

منعقد نمود و هم سال‌ها بعد که جنگ جهانی دوم رو به اتمام بود، به اتفاق یک‌دیگر سرزمین ما را اشغال کردند، هیچ تصادمی بین آن‌ها پیش نیامد.

غرض از این تذکر آن است که استعمارگران همه به همان طریق استعمار «پنهان» فعلاً عمل می‌کنند و اختلافات و تصفیه حساب‌های خود را با هم در تنهایی حل و فصل می‌نمایند و مانند ما دن کیشوت‌بازی و داد و فریاد راه نمی‌اندازند.

وقتی جنبش مشروطیت بالا گرفت و خطری حتمی همسایه‌ی جنوبی را در بهره‌وری نفت تهدید می‌نمود، برگی برنده بر زمین زد. رضاشاه اولین دست‌آورد استعمار پنهان در مملکت ما بود، کسی که مشروطیت را مدفون و تجدد میان‌تهی غرب را برپا ساخت. شرح برگزیدن او توسط آبرون ساید و برون‌راندنش از ظرفیت این نقد بیرون است، اجمالاً این‌که مجلس شورا بر جای ماند، ولی وکلا را شاه تعیین می‌کرد، تمام مظاهر تمدن غرب پدید آمد، لباس‌ها عوض شد، دانشگاه، کارخانه، ارتش، ادارات، وسایل حمل و نقل جدید پیدا شدند و حتا نهار و شام و محل خوردن از روی زمین به پشت میز انتقال یافت، ولی تمام این‌ها تقلیدی بود که با فشار و سرعت انجام می‌گرفت و ترس، محور آن بود و همه بی‌موقع و سرهم‌بندی شده به وجود می‌آمد. ضرورت واقعی آن‌ها را خلق نمی‌کرد، لاجرم همه پوک و ظاهری بودند که متأسفانه اثرات آن بر جای مانده‌اند. تحول اساسی که انتقال قدرت از فرد به قانون باشد و فرهنگی که وجدان را بیدار و محافظ قانون گرداند، نگذاشته‌اند به وجود آید، ترس دروغ‌ساز و تقلب‌پرور هم‌چنان قرن‌هاست که دست به دست می‌شود و استعمار «پنهان» سال‌هاست از آن محافظت کامل می‌کند.

ما به واقع عقب‌مانده نیستیم. روزگاری است که عقب نگه‌داشته هستیم و بر لب آب حیات تشنگی ما را می‌کشد و با ثروت بی‌کران، زیر خط فقر اکثریت‌مان جان می‌دهیم. این خلقیات منحط که دکتر ایزدی با دقت علمی آن‌ها را ریشه‌یابی و طبقه‌بندی کرده است، امیدواریم روزی از ما زدوده شود و همان‌طور که وعده داده است، راه حل این معضل گشوده گردد. اما به نظر می‌رسد تا سیستم سرمایه‌داری بر این منوال می‌گردد، این امید ضعیف است، ولی با پیش آمد حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر و حرکت عجولانه‌ی امریکا که دست بسته‌ی او را برای رسیدن به ذخایر نفتی خاورمیانه باز کرد و سابقه‌ی چهاربرابر کردن قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ به منظور رقابت با اتحادیه اروپا و ژاپن، گمان نمی‌رود دنیا این جهان‌مداری را به سهولت بپذیرد و راه برون‌شدی از این مخمصه نیاندیشد و در ساختار سیستم سرمایه‌داری تغییری ندهد. این تغییر نمی‌تواند بی‌تأثیر در رابطه عقب‌نگه‌داشته‌شدگان و دول مترقی باشد و تحولی ایجاد نکند. جهان باید از این دور جهنمی عقب‌افتاده و مترقی بیرون آید و خواهد آمد.

جهانی‌شدن آن هم با قیادت امریکا، مشکلی را حل نمی‌کند، کم کردن فاصله‌ی عقب‌افتادگی و پیش‌افتادگی کلید کار است. ■